

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۵، ش ۳ (پیاپی ۳۹)، پاییز ۱۴۰۳

صص: ۱۰۲-۷۵

شاپا: ۸۴۸۷-۲۲۵۱

معرفی دست‌نویس و سبک‌شناسی دیوان اشعار الهام اصفهانی

دکتر بهمن علامی

دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران

چکیده

حسین بن اکبر اصفهانی متخلص به «الهام»، از شاعران قرن دوازدهم هجری است؛ دست‌نویس دیوان اشعار الهام مشتمل بر غزلیات، قطعات، رباعیات و چند مثنوی و یک ساقی‌نامه به شماره ۳۱۹۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. تاثیر اندیشه‌های مذهب تشیع بر زبان و محتوا، پیروی از آثار پیشینیان به ویژه حافظ و سعدی و سادگی زبان از ویژگی‌های بارز شعر الهام است. شعر الهام از سبک رایج آن دوره سبک هندی فاصله دارد و به سبک بازگشت ادبی نزدیک است. بررسی و تحلیل سبک‌شناختی شعر الهام ضمن اینکه شگردهای هنری، زبانی و پیام‌های فکری این شاعر را آشکار می‌کند؛ می‌تواند به کشف بخشی از حقایق مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران منجر شود.

واژگان کلیدی: الهام اصفهانی، دست‌نویس، دیوان اشعار، سبک‌شناسی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۲/۱۴

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۷/۲۵

Email: bahmanallami65@gmail.com

۱- مقدمه

از اواخر عصر صفوی سبک هندی به تدریج از اهمیت افتاد و به همان نسبت که سبک هندی جذبه خود را از دست می‌داد لزوم دنبال کردن سنت شاعران کهن بیشتر نمایان می‌شد و در فاصله سقوط صفویه تا استقرار قاجار مقدمات بازگشت ادبی فراهم شد. حسین بن اکبر اصفهانی متخلص به «الهام» یکی از شاعران سبک بازگشت ادبی است؛ دوره‌ای که دو شاخه اصلی دارد؛ قصیده‌سرایی به سبک شاعران کهن خراسانی و عهد سلجوقی و غزل‌سرایی به سبک عراقی. در این میان شاعرانی نیز هستند که شیوه بینابین را برگزیده‌اند و با توجه به توانایی و قدرت طبع شعری خویش هم در سرودن قصیده به سبک خراسانی و هم در سرودن غزل به سبک عراقی طبع‌آزمایی کرده‌اند؛ یکی از این شاعران الهام اصفهانی است. الهام به ظن قوی از دست پروردگان انجمن ادبی مشتاق در عهد کریم‌خان زند بوده است؛ الهام شاید از شعرای ممتاز عصر خویش نباشد اما از شعرایی است که اگرچه در روزگار ما ناشناخته مانده اس شعرش شایسته توجه و دقت نظر است.

پیشینه پژوهش

از حسین بن اکبر اصفهانی متخلص به الهام تنها در کتاب اعلام اصفهان به صورت مختصر و کوتاه چند سطر آمده (رک. مهدوی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۶۳۳) و تا کنون پژوهشی درباره او و دیوانش صورت نگرفته است؛ این مقاله اولین رهیافت به شعر وی است.

روش پژوهش

روش تحقیق در این پژوهش کتابخانه‌ای و تحلیلی و بر اساس مراجعه به دست نویس دیوان اشعار الهام و منابع معتبر است.

۲- بحث و بررسی

نام و نسب شاعر

شاعر در بیتی نام و نسبش را اینگونه بیان می‌کند:

از حسین بن اکبر مدام آن سخن‌سنج هزار خوش‌کلام

(۲۹۱)

تخلص شاعر

از آنجایی که شاعران را با تخلص آنها می‌شناختند و اشعارشان را با این نام در تذکره‌ها ثبت می‌کردند، داشتن یک تخلص بامعنا و پسندیده امری مهم بود. اغلب شاعران تخلص را بر اساس نام و نام‌خانوادگی، نام اجداد یا اهداف و آرمان‌های خود انتخاب می‌کردند؛ شاعر در بیتی به تخلص خود اشاره دارد:

آن که الهام از تخلص نام داشت در جهان از مُلکِ معنی کام داشت (همان)

دست‌نویسِ دیوان اشعار الهام

دست‌نویس دیوان الهام اصفهانی به شماره ۳۱۹۷ در کتابخانه دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. دیوان الهام مردّف به حروف تهجّی است از صفحه ۱ تا صفحه ۲۵۶ غزلیات و سپس ساقی‌نامه و بعضی قطعات ماده تاریخ‌ها است. دیوان در حدود چهار هزار و چهارصد بیت و تاریخ تحریر آن ۱۲۰۵ هـ ق است.

سبک‌شناسی اشعار الهام

در تحلیل‌های سبک‌شناسی اثر ادبی، سه عامل زبان، فکر و ادبیات مورد توجه قرار می‌گیرند. این سه عنصر در تعیین و تکوین سبک، نقش اساسی دارند «کار تحلیل سبک آن است که عناصر سبکی یک متن مشخص و پیوند و تاثیر متقابل آن‌ها را به دقت دریابد و به‌گونه‌ای بارز بازنماید.» (عبادیان، ۱۳۶۸: ۷۵) در ادامه برای آشنایی بیشتر با سبک شعری الهام، در سه سطح فکری، ادبی و زبانی بررسی و نتایج آن آمده است:

الف) سطح فکری

توجه به مضامین دینی و مذهبی: الهام تحت تاثیر شرایط حاکم بر فضای ادبی دوره خود، تابع نهضت بازگشت ادبی است و به قصاید مدحی توجه شایانی دارد؛ قصاید وی بیشتر برخاسته از اندیشه‌های مذهبی و تفکرات شیعی اوست. وی اشعار متعددی در مدح پیامبر اسلام (ص)، حضرت علی (ع) و دیگر پیشوایان مذهبی سروده است:

الهی به‌حقّ امامانِ دین!	کز ایشان بُود این نظامِ زمین
به قُربِ محمّد(ص)! سپهرِ کرم	به‌حقّ علی(ع)! آن امامِ امم
به سوزِ دلِ حضرتِ فاطمه(س)!	که باشد ز پاکانِ تو خاتمه
به آن سیدان و جوانانِ خُلد!	حَسَن(ع) باحسین(ع) آن‌نکویانِ خُلد
به زین‌العباد(ع)! آن شهِ اوصیا	به باقر(ع)! ولّی همه انبیا
به صادق(ع)! که شد مقتدای جهان	به کاظم(ع)! امام همه انس و جان
به‌حقّ علیّ ابن موسی الرّضا(ع)!	که شد درگهش قبله‌گاهِ دعا
به‌حقّ تقی(ع) و نقی(ع)، عسکری(ع)!	کز ایشان شود راهِ حق رهبری
به‌حقّ محمّد(عج)! امام زمان	چراغِ هدایت، دلیل جهان

مفاخره: «شاعر، شیفتگی و فریفتگی خود را به کلام خویش اظهار می‌دارد». (تجلیل، ۱۳۶۸: ۱۵۱) مفاخره از عناصر سازنده شعر است و با درنگ در شعر الهام مایه‌های از خودستایی و برتری جویی را می‌توان یافت:

- **فخر به خود:**

«تا که من گنجینه دُر سفته‌ام، مدح و ذم ناکسان ناگفته‌ام»

(۲۹۱)

- **فخر به شعر خود:**

عراق و پارس گرفتی ز نظمِ خود، چه عجب؟ که هست شعرِ تو، الهام! فارغ‌الإصلاح

(۷۲)

نَبودَ عجب، ار یاران بر نظمِ تو رشک آرند لطفِ دگر است، الهام! اشعارِ مجدّد را

(۱۳)

- **فخر به معشوق**

در جهان، چون ماهِ من - تا نقشِ هستی شد پدید مادرِ گیتی نژاد و دیده‌ی دوران ندید

(۹۹)

بر تفاخر سرم از هفت فلک بر می‌شد گر به من دولتِ وصلِ تو میسر می‌شد

(۸۵)

- **فخر به پیامبر(ص)**

پیوسته مدح می‌کند الهام روز و شب تا خود ز چاکرانِ درگه آلِ محمد(ص) است

(۳۰)

- **فخر به عشق**

که من از دولتِ عشق، همچو الهام تمامی را فرا دارم ز مکتب

(۲۴)

مدح حاکم اصفهان: الهام در قطعه‌ای که در آن به ثبت ماده تاریخ بنای گلشن خان پرداخته است حاجی محمدخان والی اصفهان در زمان کریم خان زند را این گونه می‌ستاید:

در زمانِ دولتِ جم‌جاهِ اسکندر نشان آن که اوصافش نمی‌آید ز نیکی در بیان

خسرو بی‌کبر، فرمانده، وکیل کامکار بهتر از شاهانِ پیشینِ مهترین خسروان

افتخارِ این جهان حاجی محمدخان که نیست همچو او در خیرخواهی در جهان

(۲۸۹)

«سگتیه» سرایی (خود سگانگاری): «یکی از مظاهر خفت عاشق و پیمودن طریق اغراق در بیان این خفت، اشعاری است که آن‌ها را به طنز «سگتیه» خوانده‌اند» (پارشاطر، ۱۳۸۳: ۱۴۷)؛ یعنی اشعاری که شاعر در آن آرزو می‌کند تا سگ کوی معشوق یا همنشین با سگان کوی وی باشد. در دیوان الهام بارها از استعاره سگ برای نشان دادن وفاداری به معشوق، خواری و ذلت در برابر وی و آزار طلبی در راه عشق استفاده شده است:

دو روزی شد که جانا! همچو الهام،
که خود را از سگانت می‌شمارم

(۱۶۶)

گر شبی من به کوی او جای کنم ز رشکِ غیر
پیشِ سگانِ کوی او، عزت و اعتبار کو؟

(۲۰۲)

گاهی نیز جهت خوارداشت دشمن و رقیب از واژه «سگ» استفاده می‌کند:

به کویش چون مرا بینی، به من کاری ندار آنجا!

که من با تو ندارم، ای رقیب سگ‌صفت! کاری

(۲۳۷)

نگاهی روانکاوانه به موضوع امردگرایی: یکی از خصلت‌های نکوهیده متداول در جامعه عصر شاعر با توجه به بسامد بالای آن در اشعار شاعران آن دوره شاهد بازی و امردگرایی است؛ «در دوره صفویه به علت رواج فساد و امردبازی، فواحش رسمی و غیر رسمی بسیار بودند؛ با اینکه شاه تهماسب به قصد عوام فریبی در سراسر ممالک محروسه شراابخانه، بنگ‌خانه، معجون‌خانه، بوزخانه، قوال‌خانه و بیت اللطف و سایر نامشروعات را قدغن کرده بود ولی چون علل فساد را از بین نبرده بود عملاً کارها در خفا صورت می‌گرفت.» (راوندی، ۱۳۶۹، ج ۷: ۴۸۹) این موضوع در شعر الهام بازتاب یافته و در قطعه‌ای که می‌توان گفت نقد اجتماعی است به آن پرداخته است:

خدانشناسِ ما یعنی فلانی،
چو دیدم، همچو من خلقِ صفاهان
که در بدخواهیِ مردم تمام است،
ز جورش روزِ هر یک همچو شام است
به او گفتم من از روی نصیحت:
«کز این بدخواهی‌ات آخر چه کام است؟»
جوابم گفتم: «گویم با تو من راست
چو من در کودکی مفعول بودم
نپنداری که این سودای خام است
کنونم فاعل و هم بخت رام است
نمی‌خواهم کسی داند کز این بیش
که از جامِ که می‌ما را به جام است

(۲۶۰)

نکوداشت شاعران پیشین: الهام به شعر شعرای پیشین بخصوص حافظ و سعدی توجه داشته است:

در جواب سعدی، الهام! این غزل را گفته‌ای

کس نمی‌گوید به این خوبی دگر شین عین ر

(۳)

اثرپذیری از مکتب واسوخت: شاعر با از دست دادن معشوق غمی ندارد چرا که معشوقی دیگر جایگزین می‌کند:

ز خوبانِ شکرلب، طرفه‌یاری کرده‌ام پیدا ز مَه‌روبان، عجب زیبانگاری کرده‌ام پیدا
اگر از سلکِ مَه‌روبان هلالی کرده بودم گم، به جای او مَه صاحب‌وقاری کرده‌ام پیدا
اگرچه دلبری را از نظر انداختم، اما عجایب دلستانِ گل‌عداری کرده‌ام پیدا

(۸)

توجه به پوشش و رسوم و فرهنگ آن دوره: یکی از رسوم و عقاید رایج در فرهنگ تشیع نذر کردن است که در دوره شاعر وجود داشته و شاعر به آن توجه داشته است. برای نمونه در دو بیت زیر علاوه بر این شاعر به هنر قالبیافی نیز اشاره می‌کند:

یوسف که بُود چه دُر به ورکان به صدف خود بافته این قالی عالی ز شرف
دُر هدیه چو از سالِ نجف کردش گفت این نذر شود قبولِ سالارِ نجف

(۲۷۸)

در ابیات زیر شاعر به یکی از رسوم رایج در فرهنگ زمانه یعنی سوگند خوردن در قبال انجام عمل و تعهدی اشاره می‌کند:

چه واقع شد؟ نگارینا! که یک‌چند قرارِ وصل می‌دادی به سوگند

(۲۶۷)

گفتی که ز من بگذر! دوشینه به سوگندی بی‌دینم؛ اگر، الهام! من قائلِ این باشم

(۱۸۱)

یکی از رسوم رایج دیگر در عصر شاعر این بود که در ماتم متوفی نوحه‌گری می‌کردند: بُود در محفلی گر صد هزاران نوحه‌گر، باری که تأثیرِ افغان از داغداران می‌شود پیدا

(۳)

هر که را بینی، بُود در ماتمِ او نوحه‌گر زآنکه تلخ است در مذاقِ خلق مرگِ نوجوان

(۲۸۷)

یکی از رفتارها برای نشان دادن عظمت درد و غم در سنت گذشته ایجاد جراحت با

ناخن در جیبین و سینه بوده است:

ز ناخن هر یکی را سینه چاک است ز اقوام و ز یاران هر یک او را
پدر در ماتمش افسرده، مادر گریبان چاک دارد با احتبا
(۲۸۳)

یکی از فرهنگ‌های رایج دیگر عصر شاعر مربوط به پوشاندن صورت با نقاب بوده است:
گر براندازی نقاب از راءِ خِ در نیکویی می‌شود شرمنده در پیشِ جمالت میمِه
(۴)

الا ای روی جان‌بخشِ تو شمعِ محفلِ دل‌ها!

نقاب از رخ برانداز و بده نوری به محفل‌ها!
(۱۴)

یکی از رسوم‌های آن عصر در خصوص نوع پوشش بعد از فوت شخصی سیاه پوشی
بوده است:

از غمِ او گشته چون شب روز از ماتم سیاه

از فراقش رفته از دل صبر و از جان‌ها توان
(۲۸۸)

ثبت ماده تاریخ: «شاعران گذشته برای ثبت وقایع مهم، از قبیل وفات یا جلوس پادشاهان، فتح شهر یا بنای ساختمانی، شعرهایی ساخته‌اند که در آن‌ها کلمه، جمله یا عبارتی تاریخ مذکور را در بر داشته است.» (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۲۲۷) شعر زیر به تاریخ ولادت فرزند اسماعیل خان - از بزرگان قم - اشاره دارد: روز جمعه ماه جمادی (دی ماه) سال ۱۱۷۲:

بگفتا از پیِ مولود و نامش چو او همانم شد با فخرِ ایجاد
بگو مولودِ فیروزش چو خواهی محمد را به اسماعیل‌خان داد
(۲۷۸)

قطعهٔ زیر که در خصوص فوت یکی از عالمان دین به نام «ملا محمد» - تاریخ فوت سال ۱۱۹۱ هـ ق - سروده شده است:

حسرتا! دردا! کز جفای چرخِ پیر منزلِ ملا محمد گشت در زیر زمین
حسرتا! دردا! از آن مجموعه‌ی فضل و کمال حیفا از آن نیکوخال و آه از آن پاکیزه‌دین
زهدِ او از زهدِ او هم بود افزون در جهان صوتِ او بودی چه داوود از نکویی بی‌قرین
(۲۸۴)

قطعه زیر در توصیف و تاریخ ساخت « تکیه‌ای که واقع است در تخت فولادِ اصفهان » سروده شده است:

کردم طلبی ز بهر تاریخ ز عقل آن رهبر و رهنمای در هر دو جهان
گفت از پی تاریخ که الهام چو خوش کاین تکیه نیک قطعه‌ای شد ز جنان
(۲۸۲)

ب) سطح ادبی

* بررسی عناصر بیانی یا صور خیال در شعر الهام

تشبیه: تشبیهات به کار رفته در شعر الهام غالباً محسوس به محسوس و وجه شبه به سادگی قابل درک است: چو ابر گریان، چو باد پویان، چون رضوان، چون ابر بهار، منم آن طایر بی‌آشیانه، باده‌ی همچو روح، همان پیر زال است این خاکدان، چو لاله، چون هزار (وجه شبه: صدای خوش)، همچو بادِ صباست، چو مجنون، دلی دارم، چه دل؟ طشتِ پُر از خون، قدم شد چو دال، چو مجنون واله و شیدا شوم، همچو خور پیوسته ساطع، همچو روبه (وجه شبه: ضعیف و ترسو)، چون سیلِ خون‌پالا، تکیه همچو جنان، چو ماه چارده، روز شده همچو شب، چون جنت و ...

از غمِ او گشته چون شب روز از ماتم سیاه از فراقش رفته از دل صبر و از جان‌ها توان
(۲۸۸)

- تشبیه بلیغ (اضافه تشبیهی)

مشبیه‌به در اضافه‌های تشبیهی به کار رفته غالباً غیرحسی و به دور از پیچیدگی است. مانند: گل عذار، گل اندام، گل پیراهن، گل بدن، سیم‌اندام، باغ سینه، غنچه دهان، دام تن، قفس تن، سیلاب سرشک، نهال آرزو، مرغ روح، باده حُسن، باده عشرت، بار حسرت، لاله‌ی حسرت، مزرع عاشقی، کشتِ عاشقی، مُلک معنی، مُلک عدم، دیوان شباب، مار هجا، توسنِ معصیت، کشتِ عصیان، بحر گنه، خوان عطا، آبِ هوس، لاله‌ی غم، بادِ غم، باد فتنه، بادِ اجل، تیغِ اجل، مادر گیتی، گلشن لطف، گلشنِ خوبی، گلشن عالم، شاخ حیات، گوی نیکی و ...

ز فوجِ غمزه و از لشکرِ دل به مُلکِ دلربایی پادشاهی

(۲۳۵)

نه حاصل از او بینم و نه سایه در این باغ دهقانِ قضا، کاش که این دانه نکستی!

(۲۳۷)

- تشبیه تفضیل

گر بگذری به بستان، گردد خجل ز قدّت سروی که در گلستان دائم به پا ستاده
(۲۱۰)

سلسبیل از لطفِ خود در پیشِ چاهِ او خجل سروهای دلکشش موزون چه قدّ گلرخان
(۲۸۹)

- تشبیه مضمّر

هر کسی دیده به پشتِ لبِت این سبزه ی نرم کی کند میل که بیند به چمن ریحان را؟
(۶)

استعاره: بیشترین نمود استعاره در شعر الهام به ترتیب استعاره مصرحه، اضافه استعاری و در نهایت استعاره مکنیه است که در آن‌ها نوآوری و تازگی دیده نمی‌شود.

- استعاره مصرحه: مانند: خار، گلستان، گلزار، بت، بلبل، باغ، گلچین، بهاران، گلشن، گلخن، هزار، عندلیب، زاغ، پری، لعل، عقیق، سنگ خارا (خاره)، دُرْدانه، آفتاب محفل، دُرّ، فخرِ ایجاد (استعاره از پیامبر(ص))، نوگل (استعاره از نوجوان)، نونهالِ گلشنِ لطف (استعاره از نوجوان)، خس (استعاره از دشمن خارمایه)، پری‌زاد (استعاره از معشوق)، کِشتی، مزرع، علف، مزروع، چمن، بادِ خزان، سراجۀ فانی (استعاره از این دنیا)، این دارِ زحمت (استعاره از دنیا)...

که این تیره‌منزل، نه جای من است ولی مرغ دل‌بند دام تن است

(۲۵۹)

- استعاره مکنیه: مانند: آوَرَد بادِ صبا پیغامی، چشمِ بدبین که آسمان دارد، بخت و دولت هر دو رام است، طپان در سینه دل از بیمِ صیّاد و ...

کس نمی‌داند که نگذارد دلی را از چه شاد؟ این اجل دارد به فرزندانِ آدم از چه کین؟
(۲۷۹)

چشمِ بدبین که آسمان دارد چشمِ بدبین کالهی برمگشاد!

(۲۸۷)

- اضافه استعاری: یکی از انواع استعاره مکنیه است که با کلمه‌ای دیگر همراه شده است. مانند: جفای چرخ پیر، دیده‌ی پیرِ فلک، ستم روزگار، ستم آسمان، جور فلک، جفای فلک، دست چرخ بی‌بنیاد، بیدادِ چرخِ پیر، درِ اندوه و غم، درِ گنجِ حکمت، بختِ ناشاد، سپهرِ کینه‌خواه، کینه‌گردون، کینِ اجل، دستِ بیدادِ اجل، دمِ بادِ خزان، مادرِ ایّام، زمام خرد، چشمِ جان، دستِ صبا، و ...

به دامت شد دلم از روزنِ چشم بُود خونِ دلم در گردنِ چشم
(۱۷۵)

از تو بیمارم، مکش پای پرستش از سرم! بهر بیماران همین سعی پرستاران خوش است
(۴۹)

کنایه: مانند: زیر زمین منزل گشتن، تاب و صبوری از کف شدن، طاق شدن طاقت، دمار از روزگار برآمدن، آلوده شدن دامن، دامن پاک، دامن گرفتن، از جهان کام دیدن، از پا درآمدن، دل از کف دادن، سیه روز شدن، بر باد دادن چیزی، بر باد رفتن، دل بر عهد کسی نهادن، اسپند در آتش قرار نگیرد، نهال کسی برکندن، دو روزی آدم شدن، روز همچو شام بودن، صبح کسی شام بودن، شب و روز سیاه کردن، حق نمک، افتادن نام بر زبان مردمان، روسیاه بودن، نامه سیاه آوردن، از دنیا جانب عقبا شدن، از پا افتادن، جامه نهادن (کنایه است از فوت شدن)، از ناخن سینه چاک کردن، گریبان چاک داشتن (کنایه است از نهایت غمگینی)، رخت بستن، گوی بردن از چیزی یا کسی و ...
تا چندی غیری در درون با تو نشیند شادمان؟

واندر برون من تا به کی خاک از غمت ریزم به سر؟

(۱۲۳)

ای که می‌گویی بُر پا از سر کویش، ولی چون توانم؟ نیست در دستم عنانِ اختیار
(۱۲۵)

گشته‌ای دل گرم و داری خویش را یا ندارد در دلت آهم اثر
(۱۲۴)

مجاز

گفتم: «ای کارت همه آزارِ دل!
چون عارضِ تو ماهی چشمِ جهان ندیده
در تموز و در دی و اردی‌بهشت»
چون قامتِ تو سروی ایزد نیافریده
(۲۱۷)

* بدیع معنوی

تلمیح: تلمیح در شعر الهام بیشتر از نوع تلمیحات دینی و مذهبی و داستان‌های عاشقانه است:

-تلمیحات قرآنی و مذهبی: مانند: خضر، عیسی، مسیح، مسیحا، مریم، قارون، یعقوب، پیر کنعان، یوسف، زلیخا، حوری، مَلک، جن، جان (جن)، انس، انسان، آدم، بشر، سلیمان، داوود و ... :

زهدِ او از زهدِ او هم بود افزون در جهان
صوتِ او بودی چه داوود از نکویی بی‌قرین
(۲۸۵)

حرفِ خیرالبشر (ص) کلامِ شما
گفته‌ی مصطفی پیامِ شما
(۲۷۴)

گر بتوانی شدن شاملِ احوالِ او،
شاملِ حالت شود حیدرِ دلدل‌سوار
(۱۲۱)

- تلمیح به قهرمانان داستان‌های غنایی و حکمی: مانند: لیلی (لیلا) و مجنون، وامق و
عذرا، فرهاد و شیرین و خسرو، سالم و سلما (سلمی)، شیخ صنعان و ترسایی، حاتم طایی
و ...:

از فراقِ لبِ شیرین و قدِ چون سروت
ناله کردیم در این کوه که فرهاد نکرد
(۱۱۲)

ما و وامق و تو عذرا در فرقتِ تو گریان
تو سالم و ما سلمای با داغِ تو مغروریم
(۱۶۸)

- تلمیحات اساطیری: تلمیحات اساطیری به کار رفته در شعر الهام دو دسته‌اند: ۱-
اشخاص: شامل شخصیت‌ها، پهلوانان و شاهان اساطیری و حماسی ایرانی مانند: کی خسرو،
کیقباد، رستم، کیان، کی (عنوان پادشاهان کیانی)، دارا، نوشیروان، کاووس، جمشید، جم،
اسکندر، کسری و ۲- موجودات ویژه: مانند: رخس، پری، هانف، سروش و فرّ تقسیم کرد.
مانند:

نه هر کس را بُود چاکر تواند دعویِ شاهان
که فرّ خسروی از شهریاران می‌شود پیدا
(۳)

چه شد رستم و کیقباد و کیان؟
چه شد آن‌همه جاه و مال [و] حَسَم؟
چه شد جام جمشید و نوشیروان؟
(۲۵۷)

- تلمیحات تاریخی

نظر کن! فلاطون که شد خم‌نشین
نمانده به جز نامِ او را زمین
(۲۵۸)

اغراق

سیه گردید اندر چشمِ یاران روز از این ماتم
که باشد تلخ مرگِ تو جوان بر مردمِ دانا

غرض چون خواستم تاریخِ سالش از خرد، الهام!
شداز این ماجرا از چشمِ جان چون سیلِ خونِ پالا
(۲۸۳)

مناظره

گفتم: «نفسی با من، ای مونسِ جان! بنشین!»
گفتا: «به نثارِ من نقدت چو بُود؟ الهام!»
آن خرمنِ گل یکدم از روی وفا ننشست
گفتم: «نَبُود ما را جز نقدِ روان در دست»
(۳۳)

تضمین

«باز آ! که از فراقِ تو چشمِ امیدوار
چون گوشِ روزه‌دار بر الله اکبر است»
(۳۴)

حس آمیزی: استفاده از واژه‌ی «تلخ» و مشتقات آن مانند: تلخ کام، تلخی هجر، تلخی مذاق، تلخی اوضاع، تلخی مرگ و استفاده از واژه‌ی «شیرین» و مشتقات آن مانند: شیرین زبان، شیرین لب، لبِ شیرین، شیرین سخن، شیرین دهن، شیرین پسر، عشوه شیرین، جان شیرین، بت شیرین، دشنام شیرین. مانند:

شیرین‌دهنی که از فراقش
تلخ است مرا ز دوری‌اش کام

(۱۷۵)

شیرین‌لیم سفر کرد، الهام! همچو فرهاد
مُردم ز تلخ‌کامی، شیرین‌زبانِ من کو؟ (۲۰۲)
تضاد: دوزخ و بهشت، روز و شب، پیر و جوان، فاسق و زاهد، نیک و بد، سیاه و سفید، صبح و شام و ... مانند:

جوانی شد و فصلِ پیری رسید
به نادانی موی سیه شد سفید

(۲۷۱)

تقابل غم و درد و اندوه و ماتم با شادی

غم و شادی، الهام! راحت به دهر
حیات از کجا و هلاک از کجا؟

(۲)

ایهام

به غیرِ نظمِ تو، الهام! هر که را میل است،
فکنده گوهر و بر میل بر شَبَه
(۲۱۴)

ای تازه‌گل! ز عشقت، هر سو هزار
چون من پیراهنِ صبوری در جسم و جان دریده
(۲۱۷)

ایهام تناسب

مرا از خاکِ فرهادم سرشستند تو را شیرین‌تر از جان آفریدند
(۱۰۷)

شیرین لبم سفر کرد، ایهام! همچو فرهاد مردم ز تلخ کامی، شیرین‌زبان من کو؟
(۲۰۲)

ج) سطح زبانی

«از آن جا که شعر هنری است کلامی، نخستین و مهم‌ترین بنای آن زبان است، نخست با اقتدار زبان در می‌افتد تا در درگیری با مفاهیم که حامل خرد است به سامان برسد. همین که شاعر به زبان و رای زبان معمولی یا رسمی سخن گوید، از قدرت مسلط زبان فراتر می‌رود؛ زیرا از زبان آن گونه که خود می‌خواهد یا بافت شعرش می‌پذیرد، استفاده می‌کند، نه آن گونه که مقرر شده است. زبان شعر یک گونه زبانی است که از یک ساحت تجربی و معنایی ویژه سخن می‌گوید و صورت آن از معنایش جدایی ناپذیر است.»
(آشوری؛ ۱۳۷۳: ۱۵)

* ویژگی‌های لغوی

«نوع واژه‌هایی که در یک شعر به کار می‌روند، تنوع واژگانی، چگونگی گزینش و ترکیب آن‌ها در یک سروده، می‌تواند میزان شایسته‌ای برای بسیاری از داوری‌ها باشد. بررسی واژه‌ها، بسیاری از مسایل ادبی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی را هم در سرودها، آشکار می‌کند.» (حسنلی، ۱۳۹۱: ۱۱۵)

- استفاده فراوان از ترکیبات و واژه‌های زبان معیار: مانند: تنگِ شکر، سیاه پشته، از هواداری ز جان و دل دعاگوی توأم، آخر پشیمانی خوری از گفته‌های خویشان، حاجت بر در نامرد دارم، بی‌تعارف، به چشم بد نظر، استغفر الله! والله [و] بالله تویی، به خدا واگذارمت، هزار چاک صبوری که باز شق کرده، منقل و مرغ به دست آورد و آب رزان، گردیده کوه صبرم کم‌وزن چون پر کاه، از من بشنو دو روزی آدم شده‌ای، خاکروب، لجبازی، شمع شبستان، رهن دادن خانه‌ی، حرف ناهموار، از بس که و ...

تعالی الله! چه قد سرو رخسار چو ماه استش

چه مردم‌کش نگاهان و چه چشمان سیاه استش

(۱۲۸)

به کویش چون مرا بینی، به من کاری ندار آنجا!

که من با تو ندارم، ای رقیب سگ‌صفت! کاری

(۲۳۷)

- استفاده از واژه‌های عربی: در اشعار الهام استفاده از واژه‌های عربی به نسبت زیاد و با توجه به موضوع به کار رفته در شعر و در راستای بیان دغدغه‌های ذهنی وی به خصوص درباره‌ی مسائل دینی، ستایش خداوند، استغفار و توبه از معاصی، یادکرد پیامبر و ائمه معصومین (ع) و آداب مسلمانی و ... است. مانند: طایر، فی‌المثل، طرف، جرح قول، سهواللسان، مزاع (خارپشت)، رصاص، حاش الله، مناع، الغرض، فی‌الجملة، تحت و فوق، الله اکبر و ... مانند:

تا دیده‌ی ما، الهام! افتاده به رخسارش آسوده ز رخسارِ انس و ملک و حوریم
(۱۶۸)

- استفاده از واژه‌ها در معنای دیگر آنها

- واژه‌ی «خوب»: واژه‌ی «خوب» در اشعار الهام در سه معنای «خوب بودن»، «زیبایی» و «بهتر» به کار رفته است. مانند:

تویی آن خرمینِ خوبی که از خوبی و زیبایی که خوبانِ جهان را خوشه‌چینِ خرمینت بینم
(ص ۱۵۹)

منعِ نظر از روی تو نتوان که ز خوبی تو خوب‌تر از ماهی و خوبان چه ستاره
(۲۱۹)

ز آن سبب تاریخِ سالش را ز عقل مصرعی جُستم ز خوبی بهتر از دُرّ گران
(۲۸۶)

«چون» به معنای «چگونه»

جان ز حسرتِ دادم و یکره نگفت آن بی‌وفا

چون شد آن غمگین که در دل حسرتِ دیدار داشت؟

(۶۱)

- «شاید» به معنای «شایسته است»

به فاسق صحبتِ زاهد نشاید

که زاهد غیرِ حرفِ حق نگوید

(۲۶۱)

- «شد» به معنای «رفتن»

ز آمد شدِ رقیب و ز بیدادِ مدعی

چندی خوش است کز سرِ کویت سفر کنم

(ص ۱۷۹)

در فرقتِ رخسارِ تو، از حسرتِ گفتارِ تو صبر و قرارم شد ز دل، خواهد شدن جانم ز تن

(ص ۱۸۳)

– «گران» به معنای «گرانبها»

ز آن سبب تاریخِ سالش از خرد می‌خواستم مصرعی کاو باشد از خوبی به از دُرّ گران
(۲۸۱)

– «باری» به معنای «خلاصه، نتیجه، به هر جهت»

هیچ نخواهد گریز، باری! از آن دامگه هر که به پای دلش قیدی از آن موسست موسست
(۶۵)

– استفاده از واژه‌ی «بهر» به جای «برای»

تا بدانی که چه حال است مرا، بهرِ گواه، گریه‌ی دم‌به‌دم و ناله‌ی زار است، بیا!
(۱۶)

– استفاده از «از برای» به جای «برای»

کجا روم! چه کنم! چاره از کجا جویم؟ که نیست چاره‌ای در دهر از برای فراق
(۱۴۳)

– استفاده از «اندر» به جای «در»

می‌دان دل اندر عاشقی نی جرمِ اوّل می‌کند!
تا دیده نگزیند رخی، کی میلِ آن دل می‌کند؟
(۹۳)

– استفاده از «سر کم» به جای «حداقل»

وفا سر کم! که دورِ آن به شاهان گدا را واجب است کردن مراعات
(۵۵)

– استفاده از «در زمان» به جای «فوری»، «آنی»، «همان لحظه»

در زمان پیکِ دیارِ او شدی قاصدی از کوی یارِ او شدی
(۲۸۱)

– استفاده از «نی» به جای «نه»

عشقِ تو نی هوسی بوده که از سر شده باز
مهرِ روی تو نه نقشی‌ست که از دل شده حک
(۱۴۴)

چون روی خوبت بی‌نظیر هر چیز آرم در ضمیر،

گویم چه نیکو بنگرم، نی! نی! تو چیز دیگری
(۲۲۵)

– استفاده از «چه» به جای ادات تشبیه «چو»: به صورت فراوان به کار رفته است

چه مجنون گر روم با ناقه، ترسم که لیلیم چو در محمل نشیند
(۲۶۳)

شب‌ها همه شب چه شمعِ محفل می‌سوزم و تو خبر نداری
(۲۴۳)

به هر چه می‌دهمت نسبت از ره خوبی، چه باز می‌نگرم، باز بهتر از آنی
(۲۴۵)

- واژه‌ی «گردان» در اشعار الهام به جای واژه‌ی «گردون» به کار رفته است
شب‌ها که دورم از تو من از حسرتِ درد و مِخَن
آهم ز گردان بگذرد، اشکم به دامان می‌رسد
(۱۱۳)

- استفاده از اصطلاحات علمی و تعابیر عامیانه و عناصر طبیعت
- استفاده از نام حیوانات: مانند: بلبل، عندلیب، هزار، فاخته، مرغ (و مشتقات آن مانند:
مرغِ دل، مرغِ سحر، مرغِ صبحدم، مرغِ چمن، مرغِ گرفتار، مرغِ قفس، مرغِ غریب، مرغِ
روح)، طائر، قمری، مرغِ مینا، خروس، زاغ، زغن، طوطی، کبک، شیر، روباه، ناقه، خر، سگ،
گرگ، غزال، آهو، مزاع (خارپشت)، توسن، مگس، مور، مار، ماهی:
از صحبتِ او چاره‌گریز است و خموشی هر کس که ز تحسینِ کسان خر شده باشد
(۸۷)

رزاقِ مور و ماری، خلاقِ خُلد و ناری بی‌چون کردگاری، سبحانِ مَنِ ایرانی!
(۲۷۶)

موسمِ بوی گل و ناله‌ی بلبل به چمن مژده‌کز چه‌چه‌ی زاغ و زغن باز آمد
(۸۲)

طوطیان را همه محروم و خدا را! تا کی شکرستانِ لبِ یار به کامِ مگسان؟
(۱۹۶)

- استفاده از عناصر اربعه (آب، باد، خاک و آتش): مانند: آتش، نار (آتش)، شعله،
باد، بادِ نوروزی، بادِ صبا، طوفان، نسیم، خاک، آب
از بادِ صبحگاهی امیدم آنکه آرد شاید به دیده‌ی من خاکی ز آستانت
(۶۳)

نمانده ذره‌ی خاکی به کوی تو هر شب که آب دیده‌ی زارم در آن نیامیزد
(۹۶)

- استفاده از نام اجرام آسمانی و مسائل مرتبط با آن: مانند: آسمان، سما، زمین، ارض، ستاره، آفتاب، خورشید، خور، ماه، مه، قمر، هلال، مشتری، فلک، افلاک ماهی که از غم بی‌خبر دانسته‌ام آید به سر بر گریه‌ام تا بنگرد، از نارِ خندان بگذرد
(۱۰۵)

ای با وجودِ پرده، تو تا کرده عزمِ دلبری گردیده محوِ روی تو خورشید و ماه و مشتری!
(۲۲۵)

- استفاده از نام ملائمت طبیعت (چشمه، کوه، گیاهان و درختان و...): مانند: گل (و مشتقات آن؛ مانند: گلشن، گلزار، گلستان، غنچه و...)، و انواع آن؛ مانند: گل لاله، گل سوری، گل نرگس، گل سنبل، گل ریحان، گل سمن. انواع درخت؛ مانند: نخل، بید، تاک، صنوبر، سرو، شمشاد، بادام. موارد دیگر مانند: سبزه، چمن، کوه، سنگ، سنگ خاره، سنگ خارا، عقیق، ابر، برق، قوس، باران، بحر، چشمه و...
نرگسِ جادوست یا آهوست یا بادامِ تر؟ چشمِ میگون، دامِ دل‌ها، نرگسِ شهلاست این؟
(۱۸۴)

ای بسا چشمه که در پای تو، ای نخلِ مراد! منِ دل‌باخته از دیده گشادم به عبث
(۷۰)

- استفاده از فصل‌ها و ماه‌های سال شمسی و قمری: مانند: بهار، تموز، خزان، دی، اردی‌بهشت، رجب، جمادی، شوال، صیام
گفتم: «ای کارت همه آزارِ دل در تموز و در دی و اردی‌بهشت
(۲۶۶)

شنیدم بلبلی در فرقتِ گل به فصلِ دی همین کردی تحمل
(۲۶۴)

- استفاده از رنگ‌ها: مانند: سیاه (سیه)، سفید، سرخ، احمر، زرد، فیروزفام
ز اشکِ سرخ و رخِ زرد عاشقِ مسکین به پیشِ یار از این خوب‌تر گواه ندارد
(۱۰۳)

- استفاده از آلات موسیقی: مانند: چنگ، رباب، بربط، نی، چغانه و رود
همین از بهرِ تلقین بس که باشد نوای بربط و آهنگِ راکم
(۱۷۷)

چه خوش دوشینه، مطرب! می‌سرودی به آوازِ نی و بانگِ چغانه
(۲۰۸)

چو الهام هر گه برآرم سرود فلک را برآرم به گلبانگِ رود
(۲۵۹)

– استفاده از نام جای‌ها و اماکن: مانند: اصفهان (صفاهان)، قم، بغداد، عراق، شیراز، پارس، چین، چگل، ورکان (اسم روستایی در نزدیکی شهر کاشان)

یوسف که بُود چه دُر به ورکان به صدف خود بافته این قالیِ عالی ز شرف
(۲۷۸)

چون وفا نیست به خوبانِ صفاهان، الهام! خوش تر آن است که رو جانبِ بغداد کنی
(۲۳۱)

یکی از موضوعاتی که الهام به تبع شعرای پیشین به آن توجه دارد تقابل اماکن مذهبی و اماکن فسق و فجور است:

در مسجد و در میکده در خانقاه و مدرسه کردم سراغِ او بسی در دل گمانم می‌رود
(۸۵)

جز دل نَبُود جای تو چندان که بدیدم در مسجد و میخانه و در دیر [و] کنشتی
(۲۳۶)

* ویژگی‌های نحوی شعر الهام: ویژگی نحوی «بررسی جمله از نظر محور جانشینی و همنشینی و دقت در ساخت‌های غیر متعارف، کوتاه یا بلند بودن جملات، کاربردهای کهن دستوری از قبیل آوردن انواع یا (یاء تمنی، یاء گذاشتن خواب)، آوردن دو حرف اضافه در پس و پشت متمم، مفعول و «می» و «ب» و فعل امر بدون «ب»، وجود کهن ماضی استمراری، افعال پیشوندی، کاربردهای خاص ضمائر و... است.» (شمیسا؛ ۱۳۸۰: ۱۵۵) در ادامه نمونه‌هایی در این خصوص از اشعار الهام آمده است:

– استفاده از ضمیر جمع «ما» به جای ضمیر مفرد «من»

آخر از راهِ وفا بر ما ببخشا! زآنکه تو، پادشاهِ کامرانی، ما گدایانِ قریب
(۱۹)

خوشا روزی که بر کامِ دلِ ما، به کوی یار بودی منزلِ ما
(۱۰)

– استفاده از الف ندا: یارا، نسیما، نگارا، زاهد، ناصحا، ساقیا، جوانا، دلبرا، حبیبیا،

طیبیا، خدایا، دلا، جانا و... . مانند

ز حرفِ راست رنجیدی که گفتم قامتت سرو است

سهی سروا! غلط کردم؛ نگارینا! خطا گفتم

(۱۷۹)

- استفاده از الف دعا: بادا و مبادا و مانند

نصیبِ چشمِ من بادا به عالم هر آن دردی که با چشمِ تو یار است!

(۴۶)

مبادا گرفتار چون من کسی به دردِ فزون و دلِ بی‌قرار

(۱۲۵)

- استفاده از الف تاسف و تحسّر: دریغا، دردا، حسرتا و مانند

گفتم که این رازِ درون در دل مگر مانند نهران دردا که این رازِ درون آخر به دستان می‌رود

(۱۰۴)

- استفاده از ادات تحذیر: الا، زینهار، زنهات، حاشا و مانند

الا ای روی جان‌بخشِ تو شمعِ محفلِ دل‌ها!

نقاب از رخ برانداز و بده نوری به محفل‌ها!

(۱۴)

- استفاده از کلمات مرکب همسان: جست‌وجو، گفت‌وگوی، سر و سامان، صبح و شام،

مدح و ذم، روز و شب، شب و روز، ناز و نغم، قول و قرار، آمد شد، نام و نشان و مانند:

ز من بی او سر و سامان مجوید! که پنداری سر و سامانِ من رفت (۶۶)

- استفاده از موصوف و صفت مقلوب: سهی سروِ خردمند، پیرِ فلک (فلکِ پیر)،

نگارین‌گلشن و مانند

ز سر تا پا، نگارینا! عجایب گلشنی هستی

دمی خواهم به تنهایی نگارین‌گلشنت بینم

(۱۵۹)

- ضمیر متصل مفعولی: از موارد پرکاربرد در شعر الهام است. مانند: می‌دهی‌ام، بایدم،

بنمایدم، می‌بخشدم، دادت، ندادت، تهمت (تهمت مرا)، کردش، می‌سازدش، باشدش،

شودش، رساندش، بودش، نبودش، دیدت، نیفتادت و مانند:

تو تا عزمِ سفر کردی، مرا شد عزمِ جان دادن

تو در غربت شدی، اما غریبم در وطن کردی

(۲۵۲)

آگهی، ای گل! نبود الهام را در کوی تو

گر هزارش خارِ غم در پای هر ساعت خلید

(۱۰۰)

- جابجایی ضمیر: سنجمت قدر: قدر تو را می‌سنجم

سنجمت قدر و ناگهان بینی گردنت زیرِ مارهای هجاست

(۲۶۰)

- استفاده از «را»ی فک اضافه

نیشِ هجرانِ تو بدتر ز دمِ نیشتر است

رحم فرمای! خدا را! که به شریانِ روان

(۴۲)

- استفاده از حرف اضافه‌ی «مر» قبل از مفعول

ز بیکاری مر او را صبح شام است

چو دیدم، هر که با او متفق نیست،

(۲۶۱)

- استفاده از حرف اضافه «ب» بر سر فعل

ز بهرِ هر که وت داده، حرام است

بگفتم: «چون به عقبا، خلدِ یزدان

(۲۶۱)

«دماغِ رنجِ بیماری ندارم»

چه بشنیدی که بیمارم، بگفتی:

(۱۵۳)

- استفاده از حرف «م» نهی به جای «ن»: مانند: مگو، مهل، مرو، مزن، مگذر، مگذار،

منه، مکن، منشین، مگردان، مخوان، منال، مران، مسوزان، میا، مپوش، مپندار، میسند،

مشکن، مگداز، مشو و ... مانند:

مهل که نامه نویسم، ز مرحمت برخیز!

برو به کویش [و] این دم ز من به آن برسان

(۱۹۸)

- استفاده از «ن» منفی ساز بر سر فعل: مانند: می‌نبینند، می‌نبرد، می‌نرفت،

می‌ناید و ...

در عاشقی رسوای جهان این‌همه گشتی

الهام! اگر می‌نشدی از پیِ خوبان

(۲۳۷)

ورنه آن روزت به دل نادیده می‌انگاشتم

می‌نبودت این‌چنین بی‌رحمی و الفت به غیر

(۱۷۴)

- استفاده از «می» استمراری به جای «ب» امر: مانند

ای صبا! این حرف را از وصل دان! تا توانی سعی می‌کن در فغان!
(۲۷۰)

بر او چه رسی، به عجز، می‌گو از من! کی در ره شرع و عرف داریم نزاع؟
(۱۳۹)

- استفاده از «ی» به جای «می» استمراری در پایان فعل: مانند

ز عشقِ مه‌وشان هرگز نکردی منعم، ای زاهد!
تو را گر می‌شدی ممکن [اوصال] دلنشین خوبان
(۱۸۳)

گر چه من روی تو مناع بدیدی، الهام! کی ز من صبر و سکون بی تو تمنا می‌کرد؟
(۱۰۰)

- استفاده از پیشوند «نا» بجای «ن» منفی ساز بر سر فعل یا اسم مصدر یا مصدر
مانند: نادیدن، نادیده، ناداده، ناگفته، ناخفته، نابرده، ناچیده، ناگفتن، ناسنجیده
و ...

با غیر در یک پیرهن ناخفته بود از بهر من
ز آن روی بوی جان و دل می‌آمد از پیراهنش
(۱۳۵)

- تخفیف واژه: مانند: برون، بتر، نورد، نبُد، بُد، آشیان، ناگه، آنکه، پامال، ره، شه،
سحرگه، برآرد، می‌آرد، نیارد، نمی‌آرد، فکندن، سیه، کنون، درگه، مه، خور، گه، ناید، روبه،
غمین، آگه، پیرهن و ... :
می‌سوزم از غیرت دلی هرگه که می‌بینم به ره،

افتان و خیزان سایه را دنیال آن رشکِ قمر
(۱۲۳)

- استفاده از «کاف» تصغیر و تحییب: مانند

سحرگه بلبک چون کامیابان به سوی گلستان آمد شتابان
(۲۶۴)

- استفاده از انواع پیشوند بر سر افعال: مانند: ۱- وا: واگردان، وارهانیدن، وامانده و ...
۲- سر: سرافراز، سرآمد و ... ۳- در: درآمدن، درافتادن، درآوردن و ... ۴- فرا: فراداشتن و ...
۵- بر: برکندن، برانداختن، برانگیزد، برافشان، برمدار، برمی‌گشت، برگشته، برمگشاد،
برگرفت، برگو، برگیر، برگرد و ... ۶- فرو: فروآمدن، فروریختن، فرونشیند، فرومانده،

فروفکندن و ...

الا ای مَحْرمانِ درگه دوست! مرا زین دردِ حرمان وارهانید!

(۸۴)

- استفاده از اعداد در شعر: مانند: صد هزاران، دوصدهزار، صد هزار، هزاران، دوهزار، هزار، دوصد، صد، یک، دو، سه، چهار، چارمین، پنج، شش و هفت و هشت، چهارده، چارده، پانزده:

ترسم که رحم آرد و بیداد کم کند ای ناله! در دلش دو سه روزی اثر مکن!

(۱۸۵)

این نورِ ماه و روشنیِ چرخِ چارمین این هر دو پرتوی ز جمالِ محمد (ص) است

(۲۹)

تا که شد جورش به من از پنج و شش چون که شد دامم فزون از هفت و هشت

(۲۶۶)

- حرف‌گرایی: این صنعت ادبی را «تشبیه به شکل و موقعیت حروف الفبا می‌گویند» (نگاهی تازه به بدیع، شمیسا: ص ۱۱۰)؛ مانند

مَدتی شد کز تو دورم ای به رخِ قِ میمِ را! مَحْرَمی کو کز تو آرد، ای پری! خِ بِ [و] اِ رِ؟
..... گر براندازی نقاب از راءِ خِ در نیکویی، می‌شود شرم‌منده در پیشِ جمالتِ میمِ هِ
در جوابِ سعدی، الهام! این غزل را گفته‌ای! کس نمی‌گوید به این خوبی دگرشینِ عینِ رِ
* موسیقی درونی (سطح آوایی)

موسیقی درونی هرگونه تناسب واجی و صوتی است که در مصراع، بیت و سطر شعر وجود دارد. مجموعه هماهنگی‌هایی که از رهگذر وحدت یا تشابه یا تضاد صامت‌ها و مصوت‌ها در کلمات یک شعر پدید می‌آید، (شفیعی کدکنی؛ ۱۳۷۹: ۳۹۲) ایجاز و تکرار از راه‌های زیبا کردن کلام هستند و این دو در اشعار الهام بررسی شده‌اند.

- ایجاز:

قرینِ دردم، به حالِ مرگم، از اینکه، الهام! دمی نباشد

گذر به کویش نظر به رویش خبر ز سویش به هجر ما را

(۱)

بساطِ سبزه، پایِ گل، شرابِ کهنه، یاری خوش

نیمِ ابری و ساقیِ دلبر و فصلِ بهاری خوش

(۱۲۹)

هر شب به نهانی به سرِ کوی تو آیم

نومید روم، گریه‌کنان، جامه‌ی پاره

(۲۱۹)

-انواع تکرار: تکرار واج (تکرار مصوت کوتاه و بلند)، تکرار هجا (هجای آغازی، میانی، پایانی)، تکرار واژه (تکرار واژه در آغاز، بطن و کنار هم در مصراع‌ها یا ابیات) و تکرار جمله. موارد فوق هم در سطح افقی (بیت) ممکن است به کار روند و هم در سطح عمودی (چند بیت). این تکرارها یا منظم‌اند یعنی براساس نظم عروضی تکرار می‌شوند یا نامنظم یعنی به صورت پراکنده به کار می‌روند.

- تکرار در محور افقی (سطح بیت)

- تکرار منظم: به این نوع تکرار در گذشته موازنه و یا ترصیع می‌گفتند؛ مانند

تا به کی از تو مهر و لطف به غیر؟ تا به کی از تو جور و کین با من؟

(۱۸۴)

یا بُکش از دردِ هجران یا ز وصلم شاد کن! یا بکش تیغِ تفاعل یا ز غم آزاد کن!

(۱۹۹)

حیف از آن عقل و دانش و تدبیر حیف از آن نوجوانِ باتمکین

(۲۸۱)

در آستانت، ای پری! خواهد کسی کی سروری؟

خوش‌تر بُود بس مهتری چون بر سران سرور تویی

(۲۳۶)

- تکرار نامنظم: پر بسامدترین نوع تکرار در شعر الهام این نوع تکرار است و آن

یا به صورت تکرار کامل است؛ مانند

آن که از اخلاقِ نیکو در زمانِ خویشتن گوی نیکی برده از نیکی به نیکانِ جهان

(۲۸۹)

هر دلی دیدی که دارد دردِ یار پُر ز خون و پاره‌پاره، زار زار

(۲۶۸)

مهر و وفا و دوستی یاران به یاران در جهان

از راهِ یاری می‌کنند یاران به یاران بیش از این

(۱۹۳)

به آنجا می‌روم، آنجا نباشی نه اینجا، کجایی؟

(۲۳۸)

- به غیرِ نظمِ تو، الهام! هر که را میل است
فکنده گوهر و بر میل بر شبّه
(۲۱۴)
- سلام از من ببر منزل به منزل
به آن آرامِ جان و مونسِ دل (۲۶۷)
- رد الصدر الی العجز:
از سر و سامانِ من باری چه می‌پرسی به غم؟
کرده سودایِ رخِ تو بی سر و سامان مرا
(۷)
- حظّی نَبُود ز باغ، گر هست
از باده چو بادِ سرگرانِ حظ
(۱۳۸)
- یا به صورت تکرار ناقص است؛ مانند:
گرچه خطاست گفتنم دلبرِ من ختایی است
گرچه ختاست گفتنم دلبرِ من ختایی است
(۹۵)
- کشم جورِ که جورِ نیکوان باشد بسی نیکو
کشم نازت که نازِ نازنینان، نازنین باشد
(۹۷)
- دایهات از شیرهی جان داده شیر
این چنین شیرین‌زبانی، ای پسر!
(۱۱۹)
- وآنکه بُود همچو من صاحبِ درد و محن
بگذرد او را مدام با غم و حسرت مدار
(۱۲۱)
- همچو گلخن به نظر گلشنم آمد، جانا
بی تو گر یک نفسی جانب گلزار شدم
(۱۶۷)
- گر شدم چون لاله با داغت به خاک
جز گُلِ حسرت نروید از گِلم
(۱۷۶)
- تکرار واج: مانند: واو عطف
از نگاهِ دل‌فریبت عاقبت گردیده‌ام
عاشق و شیدا و حیران و غزل‌خوانِ تو من
(۱۹۳)
- شادمان باش در این دیر به هر حال! که هست
شادی و عیش و غم و محنتِ دوری گذران
(۱۹۲)
- پیشِ زلف و رخ و خال و قدت، ای رهزنِ دل!
عقل و هوشِ که کند ضبط و نگهداریِ دل؟
(۱۴۵)

– تتابع اضافات

ای که هستی پیِ صیدِ دلِ عشاقِ جهان! تا که مرغِ دلِ من بهرِ تو رام است، بیا!
(۸)

در زمانِ دولتِ جم‌جاهِ اسکندر نشان آن که اوصافش نمی‌آید ز نیکی در بیان
(۲۸۹)

– تکرار هجا: مانند تکرار هجای «یا» در بیت زیر

یارب! این موی میان است یا خیال است یا که هیچ؟

یا میانِ آن نگارینِ دلبرِ رعناست این؟
(۱۸۴)

– تکرار زاید واژه: در بیت زیر شاعر می‌توانست با ذکر یک بار واژه‌ی «یاران» جمله‌ی خود را کامل کند:

به یاران در جدایی قدرِ یاران می‌شود پیدا

چنان کز خشک‌سالان قدرِ باران می‌شود پیدا
(۳)

یا در بیت زیر نیازی به ذکر مصراع دوم نبود چرا که مخاطب با توجه به مصراع اول می‌توانست به معنای نهفته‌ی آن که در مصراع دوم آمده است پی ببرد:
نشانِ خوش‌دلی در من چه می‌جویی؟ که ناکامم

نشاط و خوش‌دلی از کامکاران می‌شود پیدا
(۳)

– تکرار در محور عمودی شعر (در سطح شعر)

– تکرار منظم در محور عمودی شعر: تکرار منظم در محور عمودی به نوعی ردیف در آغاز شعر محسوب می‌شود و دلیل آن می‌تواند برای اثر گذاری بیشتر بر مخاطب و برای تاکید و بیان عظمت مصیبت باشد؛ مانند:

یادِ ایّامی که در دل مهرِ یاری داشتم	مهرِ یاری در دلِ امیدواری داشتم
یادِ ایّامی که از عشقِ بتی، دائم مرا	دلِ پُر از خون بود و چشمِ اشکباری داشتم
یادِ ایّامی که بی‌خود بر سرِ راهی مدام	دیده‌ی حسرت به راهِ شهبواری داشتم

(۱۶۰)

– تکرار نامنظم در محور عمودی شعر: شاعر با استفاده از انواع تکرار آن را خلق می‌کند؛ مانند

تنِ خاکی و جانِ پاک از کجا؟
 ز یزدانِ پاک است اگر جانِ پاک،
 ندارد به‌هم نسبت این جانِ پاک
 من و جان به دیرِ مفاک از کجا؟
 کفِ خاک و یزدانِ پاک از کجا؟
 به‌هم نسبتِ جان و خاک از کجا؟
 (۲)

یارب! این قرصِ قمر یا چهره‌ی زیباست این؟
 یارب! این نخلِ مراد است یا صنوبر یا الف؟
 یارب! این خلدِ برین است یا گلستانِ ارم؟
 یارب! این موی‌میان‌است یا خیال‌است یا که هیچ؟
 یارب! این سروِ سُهی یا قامتِ رعناست این؟
 یا که سروِ نورسی یا قدِ یارِ ماست این؟
 یا که مقصودِ جهان یا منزلِ سلماست این؟
 یا میانِ آن نگارین دلبرِ رعناست این؟
 (۱۸۴)

الهام جهت موسیقایی کردن شعر در محور عمودی گاهی از سجع (ترصیع) کمک گرفته است. مانند

تا چند، ای جانِ جهان! شب‌ها ز بیمِ دیگران
 می‌بینمت روز و شبان، هر لحظه با آه و فغان
 جز وصفِ آن جانِ جهان، الهام! نبُود کارِ تو
 گیرم منِ آزرده‌جان جا در پسِ دیوارِ تو؟
 (۲۰۵)

۳- نتیجه‌گیری

حسین بن اکبر شاعر اصفهانی متخلص به «الهام»، از شاعران ناشناخته قرن دوازدهم و از پیروان سبک بازگشت است؛ بررسی سبکی دیوان الهام نشان می‌دهد الهام به پیروی از شاعران گذشته سعی بر بازگشت به سبک آنها دارد و در این بین گاهی به سبک واسوخت نزدیک می‌شود و در آن طبع آزمایی می‌کند. غزل‌هایش از لحاظ فکری محتوای عاشقانه عارفانه و قطعاتش دارای مضامین اخلاقی و دینی و تاریخی دارند. غالباً برای بیان موضوعات مورد نظرش از عناصر طبیعت کمک می‌گیرد. اشعارش نشان‌دهنده‌ی ذهن معتقد و مقید به دین و اخلاق‌مدار و خردگرا است؛ از نظر ادبی از تشبیه و انواع آن و سپس کنایه بیشتر بهره برده است و در بخش کنایات با توجه به اینکه زبان معیار در شعر رخنه کرده است کنایات جدیدی به چشم می‌خورد. از نظر لغوی استفاده از واژگان و اصلاحات زبان معیار و اصطلاحات علمی و تعابیر عامیانه و عناصر طبیعت فراوان به کار رفته است. به تبعیت از شعرای پیشین و برای نشان دادن از تاثیرپذیری از آنها از واژگان کهن نیز استفاده کرده است. با توجه به حاکمیت دینی در جامعه از واژه‌های عربی رایج در زبان آن عصر، بیشتر در قطعاتش استفاده کرده است. در بخش نحوی نکته‌ی جدیدی

در شعر الهام وجود ندارد و تلاش وی رعایت سنت گذشتگان در این خصوص بوده و سبک بازگشت ادبی در این بخش به راحتی قابل دریافت است. در بخش آوایی، انواع تکرار پربسامدترین است و دلیل آن نیز مخاطبان شاعر و تلاش برای بازگشت به سنت شعری گذشته بوده است.

منابع

- ۱- الهام، حسین بن اکبر. (۱۲۰۵ ه.ق). **دیوان اشعار**. تهران. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. شماره ۳۱۹۷. {نسخه خطی}.
- ۲- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۱). **خانه‌ام ابری است - شعر نیما از سنت تا تجدد**، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش.
- ۳- تجلیل، جلیل. (۱۳۶۲). **معانی و بیان، تهران**: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴- ----- (۱۳۶۸). **نقشبند سخن**. تهران: اشراقیه.
- ۵- حسنی، کاووس. (۱۳۹۱). **گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران**، تهران: ثالث.
- ۶- دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۴۸). **سایه روشن شعر نو فارسی**، تهران: انتشارات فرهنگ.
- ۷- راوندی، مرتضی. (۱۳۶۹). **تاریخ اجتماعی ایران**. ج ۳. ج ۷. تهران: نگاه.
- ۸- رجایی، محمد خلیل. (۱۳۷۹). **معالم البلاغه**، چاپ پنجم، شیراز: مرکز نشر دانشگاه شیراز.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). **صور خیال در شعر فارسی**، چاپ سوم، تهران: آگاه.
- ۱۰- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۹). **موسیقی شعر**، تهران: انتشارات آگاه.
- ۱۱- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۰). **بیان**، تهران: نشر میترا.
- ۱۲- ----- (۱۳۷۳). **نگاهی تازه به بدیع**، تهران: فردوس.
- ۱۳- ----- (۱۳۷۵). **فرهنگ تلمیحات**، تهران: انتشارات فردوسی.
- ۱۴- صادقیان، محمد علی. (۱۳۷۱). **طراز سخن در معانی و بیان**، تهران: نشر مرکز.
- ۱۵- عبادیان، محمود. (۱۳۶۸). **درآمدی به سبک و سبک‌شناسی در ادبیات**، تهران: جهاد دانشگاه تهران.
- ۱۶- آشوری، داریوش. (۱۳۷۳). **شعر و اندیشه**، تهران: نشر مرکز.
- ۱۷- مهدوی، سیدمصلح‌الدین. (۱۳۸۶). **اعلام اصفهان**، ج ۲: سازمان فرهنگی

تفریحی شهرداری اصفهان.

۱۸- میرصادقی، میمنت. (۱۳۷۳). *واژه‌نامه هنر شاعری: فرهنگ تفصیلی*

اصطلاحات فن شعر و سبک‌ها و مکتب‌های آن. تهران: مهناز.

۱۹- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۸). *بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی*، چاپ چهارم،

تهران: سمت.

۲۰- یارشاطر، احسان. (۱۳۸۳). *شعر فارسی در عهد شاه‌رخ*. چاپ دوم. تهران:

انتشارات دانشگاه تهران.